

# نقد و بررسی ترجمه جناب آقای دکتر حداد عادل

بخش دوم

۲۱۹-۲۴۹

**چکیده:** نویسنده در نوشتار پیش رو، در تلاش است ترجمه قرآن جناب آقای حداد عادل را در بوته نقد و بررسی قرار دهد. وی در راستای این هدف، با بیان آیات ۱۳ تا ۳۲ از سوره مائده، نکات انتقادی خود را نسبت به ترجمه بیان کرده و سپس، دیدگاه خود را مطرح می‌سازد.

**کلیدواژه‌ها:** ترجمه قرآن، قرآن، غلامعلی حداد عادل، نقد ترجمه

Critique of Quranic Translations (8)  
Critique of Quran Translation by Mr. Haddad  
Adel

Sayyed Muhammad Reza Safavi

**Abstract:** In the following article, the author tries to Critisize the translation of the Quran by Mr. Haddad Adel. In line with this goal, by stating verses 13 to 32 of Surah Ma'idah, he expresses his critical points towards translation and then, expresses his preferred translation.

**Keywords:** Translation of Quran, Quran, Gholam Ali Haddad Adel, Translation Criticism

مقالات نقدية للترجمات القرآنية (٨)  
نقد ومراجعة ترجمة القرآن للدكتور حدّاد عادل  
السيد محمد رضا الصفوي  
المخالصة: يسعى الكاتب في المقال الحالي إلى وضع ترجمة الدكتور  
حدّاد عادل في بوتقة النقد والتحليل.  
وفي سياق هذا الهدف يذكر الآيات من ١٣ إلى ٣٢ من سورة  
المائدة، ليبين بعد ذلك ملاحظاته النقدية حول ترجمة هذه  
الآيات، ثم يبيّن رأيه حول هذا الموضوع.  
المفردات الأساسية: ترجمة القرآن، القرآن، غلام علي حدّاد عادل،  
نقد الترجمة.

ترجمه آقای دکتر حداد عادل چنان که در مقاله منتشر شده در شماره قبل مجله آینه پژوهش نیز یاد شد، از جمله ترجمه‌هایی است که صلابت، گویایی و اختصار را در خود جمع کرده و چنان است که هم عموم مردم می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند و هم فرهیختگان از آن بهره‌برند.

در بخش پیشین که در شماره ششم از سال سی و دوم مجله وزین آینه پژوهش چاپ شد، ترجمه آیات ۱۲ تا ۱۳ سوره مبارکه مائده و در این مقال، ترجمه آیات ۱۳ تا ۳۲ همان سوره بررسی می‌شود.

گفتنی است که چاپ اول ترجمه مزبور که در سال ۱۳۹۰ هجری شمسی به زیور طبع رسیده است، در اختیار بود و نقد و بررسی بر اساس این چاپ صورت گرفته است.

آیه ۱۳ سوره مائده: *فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ*: از بهر پیمان شکنی شان بود که لعنتشان کردیم.

#### بررسی

عبارت «*فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ*» در آیه ۱۵۵ سوره نساء نیز آمده و مترجم محترم آن را چنین ترجمه کرده است:

و سرانجام (به ذلت و خواری افکنندیمشان) به سبب پیمان شکستن شان.

۱. «نقض» در آیه ۱۵۵ سوره مائده اسم مصدر (شکنی) و در سوره نساء مصدر (شکستن) شمرده شده است. هر دو می‌تواند درست باشد، ولی مناسب آن بود یکسان معنا شوند.

۲. در عبارت مزبور دو ضمیر هست: «*نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ*»، ولی فقط ضمیر «*نَقْضِهِمْ*» منعکس شده است. چنانچه بخواهیم هر دو ضمیر منعکس شود، باید چنین نوشته شود: «چون پیمانشان را شکستند...». تفاوت معنایی عبارت «از بهر پیمان شکنی شان بود...» که مترجم آورده با عبارت «چون پیمانشان را شکستند...» که برابر آیه است، پوشیده نیست. ترجمه برابر آیه می‌رساند که یهود پیمانی بستند و آن پیمان را شکستند و این سبب شد که خدا لعنتشان کند. این پیمان همان است که در آیه قبل آمد: «*لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ*»، ولی عبارت مترجم سبب لعنت را رویه و سنجیه پیمانی شکنی یهود می‌داند، نه خصوص آن پیمانی که در آیه قبل آمده است.

*يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا*: سخن‌ها را (با تحریف) از موضع سخن منحرف می‌سازند.

#### بررسی

۱. قید «با تحریف» که در توضیح ترجمه آمده نابجاست؛ چون منحرف کردن سخن از موضع آن، خود تحریف یا مصداقی روشن از تحریف است. بنابراین مفاد ترجمه چنین می‌شود: «سخن‌ها را با

تحریف، تحریف می‌کنند» که ناگفتنی بودن آن آشکار است.

۲. نظیر این جمله در آیه ۴۶ سوره نساء نیز آمده: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ» و چنین ترجمه شده است: «جمعی از یهودیان الفاظ را از جای خود می‌پیچانند». این ترجمه ایراد یاد شده را ندارد، ولی نه تحریف به معنای پیچاندن است و نه عبارت: «پیچاندن الفاظ از جای خود» معنای محصلی دارد. پیچاندن کلمات و الفاظ و جملات را جمله: «يَقُولُونَ ... رَاعِنَا لِيَا بِأَلْسِنَتِهِمْ» در آن آیه بیان می‌کند، نه جمله: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ».

وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ: و بخشی از تذکری که به آنان داده شده فراموش می‌کنند.

### بررسی

«نَسُوا» فعل ماضی است، ولی مترجم آن را مضارع معنا کرده است، در حالی که قرینه‌ای بر آن نیست، بلکه قرینه بر خلاف است.

توضیح: چون «يُحَرِّفُونَ» در جمله قبل به صورت مضارع آمده است، نشان می‌دهد که بر ماضی آوردن «نَسُوا» عنایت است. ابن عاشور درباره ماضی بودن «نَسُوا» می‌نویسد:

النسيان مُرَادٌ بِهِ الإهمال المُفضي إلى النسيان غالبًا، وَعَبَّرَ عَنْهُ بِالْفِعْلِ المَاضِي لِأَنَّ النسيانَ لَا يَتَجَدَّدُ، فَإِذَا حَصَلَ مَضَى، حَتَّى يُذَكِّرَهُ مُذَكِّرٌ: مقصود از نسیان بی‌اعتنایی است که غالباً به فراموشی می‌انجامد و از آن با فعل ماضی تعبیر فرمود؛ زیرا فراموشی تکرار نمی‌شود. هر گاه محقق شد، می‌گذرد تا اینکه کسی آن را یادآوری کند!

شگفت است که مترجم محترم در آیه بعد که همین عبارت آمده است: «فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ»، «نَسُوا» را ماضی معنا می‌کند: «اما آنها هم بخشی از تذکری که به آنها داده شده بود فراموش کردند».

وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ: و تو همواره با خیانت آنها روبه‌رو خواهی بود.

### بررسی

عبارت «خَائِنَةٍ مِنْهُمْ» به «خیانت آنها» ترجمه شده است، در حالی که این عبارت ترجمه «خَائِنَتِهِمْ» یا «خِائِنَتِهِمْ» است.

توضیح: بی‌گمان مفاد اصلی «خَائِنَةٍ مِنْهُمْ» همان «خیانت آنها» است که مترجم آورده، ولی در «خَائِنَةٍ مِنْهُمْ» خصوصیتی است که در «خِائِنَتِهِمْ»: خیانت آنها نیست و آن نکره بودن «خَائِنَةٍ» است که ترجمه آن را منعکس نمی‌کند؛ چراکه نکره بودن آن برای بیان بزرگی یا شناخت خیانت آنهاست، یعنی:

«عَلَى خَائِنَةٍ شَنِيعَةٍ يَا عَظِيمَةَ صَادِرَةَ مِنْهُمْ».

آیه ۱۴: وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُؤُا أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ: و از آنان که می‌گویند: ما نصرانی هستیم (نیز) پیمان گرفتیم.

#### بررسی

در مقاله شماره قبل بررسی شد که معنای عبارت «أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ» این نیست که «از آنان ... پیمان گرفتیم»، بلکه این ترجمه چنین عبارتی است: «أَخَذْنَا مِنْهُمْ المِيثَاقَ».

نکته: ترجمه فعل ماضی «قالوا» به مضارع (می‌گویند) در اینجا ناموجه نیست؛ زیرا از مواردی که می‌توان فعل ماضی را مضارع معنا کرد، آنگاه است که صله موصول باشد.

آیه ۱۵: يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ: او بسیاری از آن کتاب (آسمانی) را که پنهان می‌کردید، برایتان آشکار می‌کند و از بسیاری (از خطاهای شما) چشم می‌پوشد.

#### بررسی

مترجم گرامی عفو در «يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» را گذشت از خطا معنا می‌کند، در حالی که هیچ قرینه‌ای در میان نیست که مراد از عفو، گذشت از گناه و خطا باشد.

توضیح: «عفو» به معنای نادیده گرفتن، چشم‌پوشی کردن و مانند اینهاست که طبعاً نیازمند متعلق است، یعنی مورد و چیزی که از آن چشم‌پوشی می‌شود. چه بسا متعلق آن گناه و خطا باشد، مانند: «هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ: اوست آنکه توبه را از بندگانش می‌پذیرد و از گناهان درمی‌گذرد» (شوری: ۲۵) و چه بسا متعلق آن چیزهای دیگر باشد، مانند: «إِلَّا أَنْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ: مگر آنکه ایشان گذشت کنند یا کسی که پیوند ازدواج به دست اوست (شوهر یا ولی زن) ببخشد». (بقره: ۲۳۷) در این آیه مراد از عفو، گذشت از مهریه است، نه از خطا و گناه.

در آیه مورد بحث قرینه‌ای نیست که متعلق عفو گناه و خطا باشد، بلکه قرینه بر خلاف است؛ زیرا سخن درباره پنهان کردن و آشکار کردن حقایق کتاب آسمانی است. جمله: «يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» یاد می‌کند که «پیامبر بسیاری از حقایقی را که اهل کتاب پنهان می‌کردند بیان می‌کند». حال اگر سؤال شود بقیه را چه می‌کند؟ جمله «يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» پاسخ می‌دهد که بسیاری دیگر را نادیده می‌گیرد و بیان نمی‌کند، یعنی عبارت: «مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» قرینه روشنی است بر حذف متعلق «وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»، یعنی «وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ: و از بسیاری از آنچه در آن کتاب پنهان می‌کردید درمی‌گذرد». علامه طباطبایی در بیان آیه می‌نویسد:

أَمَّا عَفْوُهُ عَنْ كَثِيرٍ فَهُوَ تَرْكُهُ كَثِيرًا مِمَّا كَانُوا يُخْفَوْنَهُ مِنَ الْكِتَابِ: مقصود از «عفو کردن از بسیاری» (یعفو عن کثیر) وانهادن بسیاری از حقایق کتاب آسمانی است که اهل کتاب آنها را پنهان می‌کردند.<sup>۱</sup>

مترجم محترم چنان‌که در پی نوشت می‌آورد، در مواردی که بین مفسران اختلاف نظر باشد نظر علامه را منعکس می‌کند، ولی در اینجا علاوه بر ارتکاب خلاف ظاهر به نظر علامه توجهی نمی‌کند و بر عکس آن را منعکس می‌کند.

گویی مترجم گرامی بر این باور است که «عفو» همواره درباره گناه و خطا به کار می‌رود، در حالی که این باور مبنای لغوی ندارد و آیات قرآن نیز شاهد است؛ چنان‌که گذشت.

آیه ۱۶: وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ: و به راهی راست رهنمون می‌شود.

#### بررسی

ضمیر مفعولی «یهدیهم» که در ترجمه بازتاب ندارد، به «مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» برمی‌گردد، یعنی «خداوند کسانی را که رضای خدا را دنبال می‌کنند، به راهی راست هدایت می‌کند». از آن رو که ارشاد به راه راست و راهنمایی به راه درست برای همگان است و ویژه گروهی خاص نیست، معلوم می‌شود مراد از هدایت در جمله «وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» هدایت به معنای ایصال به مطلوب است که برای همگان نیست، نه ارائه طریق که برای همگان است. بنابراین ترجمه «یهدیهم» به «رهنمون می‌شود» که معنای ارائه طریق است، دقیق بلکه صحیح نیست. در این گونه موارد، یعنی مواردی که هدایت ایصال به مطلوب است یا باید از واژه هدایت استفاده کرد، چنان‌که مترجم محترم در ترجمه جمله آغازین آیه (يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ...) به کار برده و نوشته است: «خدا کسانی را که در پی خشنودی اویند به راه‌های سلامت هدایت می‌کند» یا کلماتی مانند «راهبری می‌کند»، «توفیق می‌دهد» و «می‌برد» را برگزید.

آیه ۱۷: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ: آنان که می‌گویند خدا همان مسیح، پسر مریم است کافرند.

#### بررسی

اهل ادب و لغت اذعان دارند که «لَقَدْ» حاکی از قسم مقدر و گویای تأکید است، ولی مترجم معنای «لَقَدْ» را در اینجا منعکس نمی‌کند. این در حالی است که:

۱. تأکید «قَدْ» در آیه قبل را بازتاب می‌دهد و در ترجمه: «قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا» می‌نویسد: «همانا فرستاده

ما نزدتان آمد.»

۲. در موارد بسیاری تأکید «لقد» را منعکس می‌کند، مانند آیات ۲۵ سوره توبه و ۱۰۱ و ۱۷۹ سوره اعراف.

إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً: اگر خدا اراده کند تا مسیح مریم و مادرش و همه اهل زمین را یکجا نابود کند ...

#### بررسی

اگر قید «یکجا» در ترجمه به معنای به‌تمامی باشد، کلمه «همه» در ترجمه (همه اهل زمین را) کفایت می‌کند و اگر به معنای یک‌باره و یک‌دفعه باشد، کلمه «جمعاً» بار این معنا را ندارد. چنان‌که مترجم محترم در موارد مشابه آن را نمی‌آورد. ایشان در ترجمه: «قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ...» می‌نویسد: «موسی گفت: اگر شما و هر که در زمین‌اند، همه کافر شوید ...» و نیز در ترجمه: «يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنِيهِ\* ... وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» (معارج: ۱۱ و ۱۴) می‌نویسد: «گنهکار آرزو می‌کند که کاش می‌توانست پسرانش را فدا کند ... و نیز همه کسانی را که روی زمین‌اند ...». در این دو آیه و آیات بسیاری برای منعکس کردن قید «جمعاً» کلمه «همه» را می‌آورد و از «یکجا» خبری نیست.

آیه ۲۰: وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ: موسی به قوم خود گفت: ای مردم، نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشت به یاد آرید.

#### بررسی

۱. ترجمه «یا قوم» به «ای مردم» دقیق نیست؛ زیرا کسره «میم» در «قوم» حاکی از ضمیر متکلم است و بهتر آن بود که به «ای قوم من» یا «ای مردم من» ترجمه می‌شد. البته این نکته‌ای نیست که از دید مترجم محترم نهان باشد؛ چنان‌که در آیاتی «یا قوم» را به «ای قوم من» بازگردان می‌کند، مانند: «فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي» (اعراف: ۷۹) که در ترجمه آن می‌آورد: «پس صالح از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من، پیام خدای خویش را به شما رساندم.»

۲. ترجمه «نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» به «نعمتی که خدا بر شما ارزانی داشت»، می‌تواند درست باشد؛ زیرا «نعمه» در دو معنا به کار می‌رود، معنای مصدری، یعنی «نعمت دادن» که در این صورت «اللَّهُ» فاعل «نعمه» می‌شود و مفاد عبارت چنین می‌شود: «نعمت دادن خدا را یاد کنید»، یعنی این کار خدا (نعمت بخشی) را به یاد داشته باشید، ولی سیاق آیه می‌نمایاند که مراد از «نعمه» معنای اسمی، یعنی چیزهایی که خدا در اختیار نهاده و نعمت است، آنها را به یاد داشته باشید. مترجم نیز در موارد بسیاری «نعمه» در «نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» را معنای اسمی می‌کند. در آیه ۱۱ همین سوره (سوره مائده) آمده است: «وَإِذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» و مترجم آن را چنین معنا می‌کند: «و یاد آرید نعمت خدا را بر

خویشتن». همچنین در ترجمه: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» (ابراهیم: ۶) می نویسد: «موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خویش یاد آرید، آن هنگام که از فرعونیان نجاتتان داد».

وَأَنْتُمْ مَالِمٌ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ: و به شما چیزی عطا کرد که به هیچ یک از جهانیان عطا نکرد.

#### بررسی

۱. مترجم «ما» در «مَالِمٌ يُؤْتِ» را به حق نکره موصوفه گرفته است و آن را به «چیزی» معنا می کند، نه چون برخی از مترجمان که آن را موصول شمرده و آن را به «آنچه» برگردان کرده اند. البته به این نکته نیز باید توجه داشت که «ما»ی نکره موصوفه در مفرد، مثنی و جمع به کار می رود که قرائن تعیین کننده است، در اینجا معنای جمع دارد و بهتر بود به «چیزهایی» بازگردان می شد.

۲. ترجمه «عالمین» به «جهانیان» که به معنای مردم جهان است، درست است، اما دقیق نیست؛ زیرا «عالمین» جمع «عالم» است که خود معنای جمع دارد. گفته می شود «عالم عرب»، «عالم عجم» و مانند اینها. بنابراین «عالمین» ناظر به گروه های انسانی است، نه افراد انسان. بنابراین مفاد «أَنْتُمْ مَالِمٌ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» این نیست که خدا به قوم موسی چیزی هایی عطا کرد که به هیچ یک از مردم عطا نکرد، بلکه مقصود این است که خدا به قوم موسی چیزهایی داد که به دیگر گروه ها و مجموعه های انسانی نداد و این منافات ندارد که آن چیزها را به فردی از انسان ها داده باشد. توجه به معنای یاد شده برای «عالمین» در آیات بسیاری راهگشاست؛ از جمله در آیه ۸۰ سوره اعراف: «مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ». بنابراین اگر عالمین در این آیه به جهانیان، یعنی مردم ترجمه شود، مفاد آیه این است که هیچ فردی از مردم پیش از قوم لوط آن گناه را مرتکب نشد، ولی چون «عالمین» ناظر به گروه ها و طوایف بشری است، مفاد آیه چنین می شود: «هیچ قوم و طایفه ای به این گناه مبتلا نبودند» و این منافات ندارد که فردی از دیگر اقوام آن گناه را مرتکب شده باشد. بنابراین بهتر است جمله مزبور چنین معنا شود: «از میان گروه های بشری هیچ یک در آن گناه بر شما سبقت نگرفته اند».

آیه ۲۱: قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا...: دو تن از مردان خداترس که خداوند نعمت خود را بر آنها ارزانی کرده بود گفتند ....

#### بررسی

۱. ضمیر جمع در «يَخَافُونَ» به روشنی نشان می دهد «يَخَافُونَ» وصف «الَّذِينَ» است، یعنی گروهی بودند خداترس و آن دو تن از جمله این گروه بودند، ولی عبارت ترجمه با نوعی ابهام روبه روست، یعنی معلوم نمی کند که «خداترس» وصف «الَّذِينَ» است یا وصف «رَجُلَانِ».



۲. ضمیر مثنای «عَلَيْهِمَا» در «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا» نیز به خوبی می‌نمایاند که نعمت داده شدگان همان دو تن هستند، ولی عبارت ترجمه ایهام دارد، یعنی می‌تواند به این معنا باشد که خدا بر آن مردان خداترس نعمت ارزانی کرده بود که البته آن دو تن نیز از جمله آنها بودند.

آیه ۲۵: قَالَ رَبِّ إِنِّي لَأَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي: موسی گفت: پروردگارا، من تنها اختیار خود را دارم و برادر خود را.

### بررسی

در وجه نحوی «أَخِي» دو نظر ابراز شده است:

۱. عطف بر «نَفْسِي» است، یعنی «إِنِّي لَأَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَإِنِّي لَأَمْلِكُ إِلَّا أَخِي»: من فقط اختیاردار خودم هستم و نیز اختیاردار برادرم». ترجمه آقای حداد عادل مبتنی بر این وجه است.

۲. «أَخِي» عطف بر ضمیر «إِنِّي» باشد، یعنی «إِنِّي لَأَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَإِنَّ أَخِي لَأَمْلِكُ إِلَّا نَفْسَهُ»: من فقط اختیار دارم خودم هستم و برادرم نیز فقط اختیاردار خودش است». بنابراین ترجمه مزبور به خودی خود از آن رو که مبتنی بر وجه ادبی صحیح است ایرادی ندارد، اما چون مترجم گرامی تصریح می‌کند که در موارد اختلاف مفسران، دیدگاه، عالم را می‌آورد لازم بود وجه دوم را در ترجمه منعکس می‌کرد؛ چون ایشان پس از تحلیل آیه سه نتیجه را اعلام می‌کند که سومی این است:

ثالثاً: أَنَّ قَوْلَهُ: «وَأَخِي» مَعْطُوفٌ عَلَى الْيَاءِ فِي قَوْلِهِ: «إِنِّي» وَالْمَعْنَى: وَأَخِي مِثْلِي لَا يَمْلِكُ إِلَّا نَفْسَهُ، لَا عَلَى قَوْلِهِ: «نَفْسِي» فَإِنَّهُ خِلَافٌ مَا يَقْتَضِيهِ السِّيَاقُ».<sup>۳</sup>

مفاد نظر علامه: «أَخِي» بر «يَاء» در «إِنِّي» عطف شده و معنا این است: «برادرم نیز مانند من فقط اختیاردار خودش است» و «أَخِي» عطف بر «نَفْسِي» نیست که آن بر خلاف چیزی است که سیاق آیه آن را می‌رساند.

آیه ۲۷: وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا...: (ای پیامبر) داستان دو پسر آدم را، به راستی برای ایشان بازگو، آنگاه که قربانی‌ای پیشکش کردند....

### بررسی

در ترجمه مزبور «قُرْبَانًا» به «قربانی‌ای» برگردان شده است و می‌نمایاند که دو پسر آدم یک قربانی تقدیم کردند، در حالی که ظواهر امر نشان می‌دهد که هر کدام یک قربانی پیشکش کردند.

توضیح: واژه «قربان» مانند بسیاری از کلمات در مفرد، مثنی و جمع با یک لفظ به کار می‌رود و قرائن

تعیین کننده است. علامه طباطبایی می نویسد:

ظَاهِرُ السِّيَاقِ أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا قَدَّمَ إِلَى الرَّبِّ تَعَالَى شَيْئًا يَتَّقَرَّبُ بِهِ وَإِنَّمَا لَمْ يَنْ لَفْظُ الْقُرْبَانِ لِكَوْنِهِ فِي الْأَصْلِ مَصْدَرًا لَا يُتَنَّى وَلَا يُجْمَعُ: روند سخن در این معنا ظهور دارد که هر یک از دو پسر آدم چیزی را تقدیم پروردگار کردند که با آن به او تقرب جویند. از آن رو واژه قربان به صورت مثنی نیامد که آن در اصل مصدر بوده است و اسم‌هایی با این خصوصیت در مثنی و جمع به کار می‌روند.<sup>۴</sup>

بنابراین مناسب آن است که در ترجمه نوشته شود: «... آنگاه که هر کدام قربانی‌ای پیشکش کردند».

قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ: وی پاسخ داد که خدا (قربانی را) تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد.

#### بررسی

در ترجمه یاد شده عبارت «قربانی را» افزوده تفسیری و توضیحی است. این افزوده توضیحی نابجاست؛ زیرا موجب می‌شود دایره وسیع «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» که هر عبادتی را شامل می‌شود خاص قربانی شود. از تعبیر مفسران نیز برمی‌آید که مفاد جمله عام است و ویژه قربانی نیست. علامه طباطبایی می‌نویسد:

فِي الْكَلَامِ بَيَانٌ لِحَقِيقَةِ الْأَمْرِ فِي تَقَبُّلِ الْعِبَادَاتِ وَالْقَرَابِينَ: این سخن (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) گویای حقیقت مسئله در پذیرش عبادت‌ها و قربانی‌هاست.

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ: من می‌خواهم که تو، هم بار گناه (دشمنی با) من و هم بار گناه خود را به دوش بگیری.

#### بررسی

در ترجمه این بخش از آیه نیز افزوده تفسیری «دشمنی با» آمده است که هیچ قرینه‌ای آن را پشتیبانی نمی‌کند. بنابراین ظاهر این است که مراد از «إِثْمِي: گناه یا گناهان من» گناهان مقتول باشد، نه گناهی که قاتل در مورد مقتول کرده است، ولی ترجمه می‌خواهد مفاد آیه را به این سمت بکشاند. علامه طباطبایی در بیان آیه می‌نویسد:

وَالْمُرَادُ بِقَوْلِهِ: «أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ» أَنْ يَنْتَقِلَ إِثْمُ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا إِلَى قَاتِلِهِ عَلَى إِثْمِهِ الَّذِي كَانَ لَهُ فَيَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْإِثْمَانِ، وَالْمَقْتُولُ يُلْقَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ، فَهَذَا ظَاهِرُ قَوْلِهِ: «أَنْ

تَبَوَّءَ يَأْتِمِي وَائْتِمُكَ» وَقَدْ وَرَدَ بِذَلِكَ الرِّوَايَاتُ، وَالْإِعْتِبَارُ الْعَقْلِي يُسَاعِدُ عَلَيْهِ: ۶ و مراد از سخن آن برادر (أَنْ تَبَوَّءَ يَأْتِمِي وَائْتِمُكَ) که در معرض کشته شدن بود، این است که گناه کسی که به ستم کشته می شود به قاتلش منتقل می شود و با گناه خود قاتل یکجا می شود و در نتیجه قاتل دو گناه را بر دوش می کشد و مقتول چون خدای سبحان را دیدار می کند هیچ گناهی بر او نیست. این معنایی است که عبارت «أَنْ تَبَوَّءَ يَأْتِمِي وَائْتِمُكَ» گویای آن است و روایات نیز همین معنا را می گوید، دلیل عقلی هم با آن موافق است.

علاوه بر این دشمنی کسی با دیگری تا مادامی که ضرری نزند، گناه به شمار نمی آید و اگر ضرر بزند، همان ضررزدن گناه است، نه دشمنی کردن و بر این فرض که نفس دشمنی با شخصی گناه باشد، صحیح نیست که آن را گناه آن شخص به شمار آورد تا آن شخص گناه دشمنی او را با عبارت «اِثْمِي: گناه من» تعبیر کند.

آیه ۳۲: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا: بی گمان سزای آنان که به جنگ خدا و پیامبر او برمی خیزند و در زمین فساد به راه می اندازند این است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند.

#### بررسی

«يُصَلَّبُوا» از «تصليب» «به صلیب کشیدن» است و این با «به دار آویختن» تفاوت معنایی دارد. علامه طباطبایی می نویسد:

التَّصْلِيْبُ جَعَلَ الْمُجْرِمَ عَلَى الصَّلِيْبِ: تصليب آن است که مجرم را به صلیب بکشند.<sup>۷</sup> و در معنای صلب می نویسد:

هُوَ شَدُّ الْمُجْرِمِ بَعْدَ تَعْدِيهِ عَلَى حَشَبَةٍ وَرَفْعَ الْحَشَبَةِ بِإِثْبَاتِ جَانِبِهِ عَلَى الْأَرْضِ: ۸ صلب بستن مجرم پس از شکنجه او به تخته و بالا آوردن آن تخته و نهادن یک سوی آن بر زمین است.

باید دانست که «صلب» و «تصليب» به یک معناست. با این تفاوت که «تصليب» چون از باب تفعیل است در آن معنای شدت یا کثرت نیز لحاظ می شود و همچنین است «قطع» و «تقطيع» که ترجمه مزبور این خصوصیت را منعکس نکرده است.

۶. همان، ص ۳۰۴.

۷. همان ج ۱۵، ص ۲۷۶.

۸. همان، ج ۸، ص ۲۱۷.